



◀ (۵) لزوم ارتفاع وثوق

۱. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی - و همچنین مرحوم شیخ یوسف خراسانی - به عنوان یکی از ادله اجزاء اشاره می‌کند که اگر در صورت تبدل رأی مجتهد، اعمال سابقه مجزی نباشد، لازم می‌آید که وثوق و اطمینان به فتاوی مجتهدین از بین برود.^۱

۲. ایشان در رد این استدلال می‌نویسد:

« واما ارتفاع الوثوق فی العمل ، ففیه انه لا یكون عدم الاجزاء بعد تبدل الرأى موجبا لارتفاعه حين العمل ، مع القطع بتطبيق العمل على الحجة ، وهو الرأى السابق . »

۳. مرحوم شیخ یوسف خراسانی هم بر این استدلال اشکال می‌کند:

«وفیه ما لا یخفی لأن مثل هذا جار فی کثیر من الاحکام الظاهرية التي یحتمل قیام الامارة فی المستقبل علی خلافها وبعبارة اخرى هذا استبعاد و الاستبعاد لا یسمع فی مقابل الدلیل»^۲

ما می‌گوییم:

۱. در پاسخ به مرحوم خراسانی می‌توان گفت: آنچه ایشان به عنوان «مثل هذا» مطرح کرده است، عیناً همان استدلال است و فرقی بین تبدل رأی مجتهد و سایر احکام ظاهریه نیست.

و شاید مراد ایشان تشبیه ما نحن فیه (که تبدل احکام ظاهریه است) با شبهات موضوعیه است که در آنها بین اقامه می‌شود.

۲. اما اینکه ایشان دلیل مستدل را «استبعاد» برشمرده است، سخن قابل ملاحظه‌ای است. چرا که بر فرض که از نظر صغروی این استدلال تمام باشد (و اطمینان به فتوی زائل شود)، اما «زائل کردن وثوق به فتوی» از زمره حجت‌های تعریف شده اصولی نیست. بلکه نهایتاً یک استحسان است.

بلکه شاید بتوان گفت استحسان هم به نفع این دلیل نیست، چرا که بر فرض که چنین نتیجه‌ای (زوال وثوق به فتوی) بر «عدم اجزاء» مترتب شود:

اولاً: ملاک عمل به فتاوی مجتهد، وثوق به آن نیست و لذا حتی اگر وثوق (چه نوعی و چه شخصی) زائل شود، بازهم فتاوی مجتهد حجت است (به سبب ادله جواز تقلید)

و ثانیاً: حتی اگر بپذیریم که «زوال وثوق»، «تقلید دیگران از مجتهد» و همچنین «عمل مجتهد به فتاوی خودش» را با مشکل مواجه می‌کند، در این صورت باید به سراغ احتیاط رفت و نه اینکه «زائل کننده» را منتفی کرد.

۱. منتهی الوصول، ص ۳۷۸؛ مدارک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۳۱

۲. مدارک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۳۱



۳. اما مشکل در این استدلال - علاوه بر آنچه از حیث کبروی گفتیم - اشکال صغروی است. به این بیان که «عدم اجزاء» موجب «زوال وثوق» نمی شود چرا که ملاک عمل به فتوی «حجیت در فرض عدم کشف خلاف» است و این ملاک باقی است.

۶) استصحاب بقاء آثار

۱. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، از زمره ادله اجزاء، به استصحاب تمسک می کند.
 ۲. استدلال ظاهراً به این بیان است که «بعد از تبدل رأی شک داریم در اینکه آیا آنچه انجام شده بود، صحیح بوده است یا نه، استصحاب می کنیم بقاء صحت را» [اگر استصحاب در احکام وضعی را بپذیریم]
 و یا به این بیان است که: «بعد از تبدل رأی شک داریم در اینکه آیا اعاده و قضا بر ما واجب است، استصحاب می کنیم عدم وجوب را»

۳. مرحوم اصفهانی خود بر این استدلال چنین اشکال می کند:

«و اما الاستصحاب فجریانه متوقف علی قصور دلالة حجية الدلیل القائم علی طبق الاجتهاد الثانی فی اثبات عدم ترتب تلك الآثار وإلا فلا مجرى له بعد ورود الدلیل ومع فرض قصور دلیل حجية الاجتهاد الثانی یکفی الامارة القائمة علی طبق الاجتهاد الأول فی الاجزاء فلا ینتهی النوبة إلی الأصل.»^۱

۴. ماحصل فرمایش مرحوم اصفهانی آن است که:

دلیلی که به وسیله آن اجتهاد دوم پدید آمد:

اگر دلالت دارد بر اینکه اعمال سابق باطل بوده است، در این صورت شک در بطلان و وجوب اعاده نداریم تا نوبت به استصحاب برسد و اگر دلالت ندارد بر اینکه اعمال سابق باطل بوده است، در این صورت همان ادله ای که اجتهاد اول مبتنی بر آن بوده است، صحت اعمال سابقه را ثابت می کند (اجزاء) و باز هم نوبت به استصحاب نمی رسد.

۵. اما به نظر می رسد در فرض دوم (که دلیل اجتهاد دوم دلالت نداشته باشد)، سخن مرحوم اصفهانی تمام نیست. چراکه اجتهاد دوم اگرچه - علی فرض - دال بر بطلان نیست، ولی چون ادله اجتهادی اول باطل شده است لذا نمی توان به آنها برای اثبات صحت تمسک کرد و لذا در این فرض می توان و باید سراغ اصول عملیه رفت.

^۱ . منتهی الوصول، ص ۳۷۸



۶. البته توجه شود که اگر سخن را درباره «صحت» مطرح کنیم اصلاً آنچه مطرح می شود که قاعده یقین است و نه استصحاب صحت. (چرا که ما شک داریم که آیا از ابتدا این عمل صحیح بوده است یا نه. در حالیکه قبلاً یقین داشتیم که صحیح بوده است)

ولی اگر سخن را درباره «عدم وجوب قضا و اعاده» مطرح کنیم استصحاب فرض دارد و جاری است.